

روزا لوکزامبورگ و بین الملل چهارم^۱

هم اکنون در فرانسه و جاهای دیگر کوشش هایی می شود تا لوکزامبورگیزم را چونان سنگری به نفع سانتریست های چپ و بر علیه بلشویک-لنینیست ها ترسیم نمایند. این موضوع می تواند اهمیت برجسته ای کسب کند. شاید ضروری باشد در آینده نزدیک مقاله جامعی در باره لوکزامبورگیزم واقعی اختصاص دهیم. اما در این جا مایل هستیم مختصراً بر سر میانی مسأله بحث کنیم.

ما بیش از یک بار به خاطر روزا لوکزامبورگ و بر علیه سوعتیبیر بی شرمانه و احمقانه استالین و بوروکراسی وی مجبور به انتقاد شدید گشته ایم؛ و به این کار نیز ادامه خواهیم داد. در انجام این کار از هیچ ملاحظه عاطفی برانگیخته نشده ایم، مگر الزامات انتقادی ماتریالیستی تاریخی. در هر حال، دفاع ما از روزا لوکزامبورگ نامشروط نیست. چه در نظر و چه در عمل، جنبه های درست آموزش های روزا لوکزامبورگ آشکار شده است. اعضاء حزب کارگر سوسیالیست^۲ و عناصر خویشاوندان (برای مثال رجوع کنید به "فرهنگ پرولتری"، "آبکی ذهنی"، "اسپار تاکوس" فرانسوی، نشریه دانشجویان سوسیالیست منتشره در بلژیک، و هم چنین کرارا در "آکسیون سوسیالیست" بلژیکی و غیره) تنها از جنبه های ضعیف و نقایصی که در روزا ایداً قطعی نبودند، استفاده می برند، آنها این نقایص را به منتهای درجه عمومیت داده و با مبالغه بر آن ها سیستمی کاملاً بی معنی می سازند. قضیه متناقض این است که استالینیست ها در چرخش اخیر خود در تئوری بدون قبول یا حتی درک آن-به جنبه های کاریکاتور منفی لوکزامبورگیزم نزدیک می شوند، تا از سانتریست ها و سانتریست های چپ در اردوگاه سوسیال دموکراسی چیزی نگویند. جای انکار نیست که روزا لوکزامبورگ در برابر مشی محافظه کارانه و در عین حال مسلط (ظفر نمون) سوسیال دموکراسی آلمان، به ویژه پس از انقلاب ۱۹۰۵، با حرارت خودانگیختگی، آکسیون های توده ای را مطرح کرد. این مقابله از ویژگی کاملاً انقلابی و مترقی برخوردار بود. روزا خیلی پیش تر از لنین، خصوصیت بازدارنده و متحجر دستگاه حزبی و اتحادیه ها را درک کرد. و آغاز به مبارزه بر علیه آن نمود. از آن جایی که وی به تشدید تخصصات طبقاتی باور داشت، همواره بر حتمیت و ناگزیری مقابله بنیادی توده ها بر علیه میل و بر علیه پیش روی رسمیت چپ ها تأکید داشت. در این گستره عمومی تاریخی صحت اندیشه های وی اثبات شد. از آن رو که انقلاب ۱۹۱۸ "خودانگیخته" بود. که هست، و از آن رو که به رغم تمام محافظه کاری ها و جلوگیری های سران حزبی انجام گرفت. از سوی دیگر، تمام تاریخ متعاقب آلمان به وضوح نشان داد که خودانگیختگی به تنهایی قادر به پیروزی نیست، رژیم هیتلر جدلی مهم بر علیه نسخه جهانی خودانگیختگی است.

روزا هرگز خود را تنها به تئوری صرف خودانگیختگی محدود نساخت؛ نه همانند «پاروس» که آیین قدرگرایانه اجتماعی انقلابی اش را با آیین قدرگرایانه حداکثر شورش معاوضه کرد. در مقابل «پاروس»، روزا سعی داشت تا جناح انقلابی پرولتاریا را پیشاپیش آموزش دهد، و تا جایی که امکان داشت متشکل کند. در لهستان وی تشکیلاتی خیلی جدی و مستقل درست کرد. بیشترین چیزی که می توان گفت این است که در ارزیابی تاریخی-فلسفی او از جنبش کارگری، انتخاب تدارکاتی پیشرو-در مقایسه با آکسیون های توده ای که می بایست انتظارش را داشت- کم بهاء داده شد. در صورتی که لنین بدون تسلی از معجزات آکسیون های آینده-کارگران پیشرو را جذب کرده، و پیوسته و خستگی ناپذیر آنان را با هم در هسته ای محکم، قانونی و غیرقانونی، در تشکل های توده ای یا مخفی، با برنامه ای صریحاً تعریف شده گردهم می آورد.

تئوری خودانگیختگی روزا سلاحی سالم بر علیه دستگاه متحجر رفرمیزم بود. این حقیقت که اغلب از آن بر علیه کار ایجاد دستگاه انقلابی لنین استفاده شد. تنها به شکلی مطمئناً ابتدائی خصلت عقب مانده نظرات وی را آشکار ساخت. برای خود روزا این امر بسیار اتفاقی رخ می داد. او در احساس انقلابی اش بیش از آن واقع گرا بود که عناصر تئوری خودانگیختگی را به متافیزیک کامل بسط دهد. چنان که پیشتر گفته شد، خود او در عمل در هر گامی، این تئوری را به کناری نهاد. پس از انقلاب ۱۹۱۸ با شدت مشغول تشکل پیشرو کارگری شد. علیرغم دست نوشته بسیار سست تئوریک، وی درباره انقلاب روسیه-که در زندان نوشته شد و هیچ گاه توسط وی به چاپ نرسید- اقدامات بعدی روزا به ما این اجازه را می دهد که به این نتیجه قطعی برسیم که او روز به روز به مفهوم تئوریک صریح طرح شده لنین در مورد رهبریت آگاه و خودانگیختگی، نزدیک می شد. (قطعاً می بایست چنین بوده باشد که وی را از انتشار دست نوشته اش بر علیه مشی بلشویکی مانع شد؛ دست نوشته ای که بعداً آن چنان بی شرمانه مورد سوءاستفاده قرار گرفت).

دوباره به اختلاف بین آکسیون های توده ای خودانگیخته و کار حزبی هدفمند در دوره کنونی به پردازیم. از جنگ جهانی بدین سو چه میزان نیرو و از خودگذشتگی رنجبران کلیه کشورهای پیش رفته و نیمه پیش رفته به کار رفته است! چیزی در تاریخ، قابل مقایسه با آن نمی توان یافت. تا این حد روزا کاملاً در برابر کوتاه فکران، سرجوخه های کله پوک و نادان بوروکراتیزم محافظه کار حق داشت. تنها با بر باد دادن این انرژی بی حد توده ها بود که مبنای افسردگی عظیم کارگران پیشروی موفقیت آمیز فاشیسم را موجب گشت. بدون اندک گزافه گویی می توان گفت که: وضعیت تمام جهان با بحران رهبری پرولتاریا تعیین می گردد. میدان جنبش کارگری امروز هم چنان با بقایای وسیع سازمان های ورشکسته کهنه مسدود می شود. بعد از قربانی ها و نامیدی های بی شمار، بخش کارگران اروپایی حداقل کنار کشیده اند. درس قطعی ای را که آگاهانه یا ناآگاهانه از این تجربیات تلخ فرا گرفته این است که: اقدامات متهوران، رهبری متهوران را لازم دارد. در امور جاری، کارگران هم چنان به سازمان های قدیمی رای می دهند، اما فقط رای شان را و نه اعتماد بی حدشان را. از طرف دیگر، پس از فروپاشی رقت آور بین الملل سوم خیلی سخت تر خواهد بود که اعتمادشان را به تشکل انقلابی جدیدی جلب کنیم.

این درست جایی است که بحران رهبری پرولتاریا نهفته است. خواندن آوازی هم نوا در مورد آکسیون های توده ای تعریف نشده آتی در این موقعیت-در مقابله با انتخاب هدفمند کادرهای یک بین الملل نوین- به معنی از پیش بردن کاری سراسر ارتجاعی است. این درست در جایی است که S.A.P در "فراگرد تاریخی" قرار گرفته است. البته کسی از میان گارد سابق جناح چپ S.A.P پیدا می شود که یادواره های مارکسی اش را به منظور جلوگیری از توحش خودانگیخته به خاطر آورد. این اقدامات صرفاً ادبی حفاظتی چیزی را در این حقیقت تغییر نمی دهد که شاگردان «مایلز» مؤلف پربهای قطع نامه صلح و نه کم تر از مؤلف پربهای نشریه "بولتن جوانان" -ننگین ترین مزخرفات خودانگیختگی را به پیش می برد که حتی در طیف طرف داران S.A.P بی معنی می نماید. سیاست عملی شواب (هنرورانه "ظفره رفتن از صحبت در مورد آن چه هست" و سخن وری ابدی و دل داری درباره آکسیون های توده ای آینده و "مرحله تاریخی" خودانگیخته) نیز چیزی به جز بهره برداری تاکتیکی از لوکزامبورگیسمی سراسر تحریف و سانسور شده نیست. و به اندازه ای که "جناحیون چپ"، "مارکسیست ها" از انتقاد به مشی حزبی خودشان ظفره می روند؛ به همان اندازه مقالات شان بر علیه مایلز، تنها به مقصد یافتن شهادی تئوریک است. این چنین شهادی در وهله اول تنها زمانی لازم می گردد که شخصی در جنابیتی عمدی شرکت داشته باشد.

البته بحران رهبری پرولتاریا را نمی توان با فرمولی مجرد برطرف نمود. این مسأله فرآیندی به غایت معمولی می باشد. نه فقط یک پروسه صرفاً "تاریخی"، یعنی، پروسه ای از پیش شرط های فعالیت آگاهانه، بلکه پروسه ای از زنجیره ناگسستگی اقدامات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی در جهت ادغام و گردآوری تمام بهترین، آگاه ترین عناصر پرولتاریای جهانی زیر پرچمی بی لکه، عناصری که ارتباط شان با بخش های وسیع تر پرولتاریا می بایست رشد داده شده و عمیق تر گردد، در یک کلام: احیاء رهبری تاریخی پرولتاریا در شرایط جدید و به مراتب سخت و دشوار کنونی، هوچیان اخیر «جنبش» خودانگیختگی به همان اندازه حق دارند به روزا استناد

^۱ - این مقاله در ۲۴ ژوئن ۱۹۳۵ توسط تروتسکی نوشته شد، و در شماره اوت ۱۹۳۵ "بین الملل جدید" به چاپ رسید.

^۲ - حزب کارگر سوسیالیست (SAP) یک گروه آلمانی سانتریست، که از اتحاد سوسیال دموکرات های چپ و کمونیست های راست سابق در سال ۱۹۳۱ تشکیل شده و برخی از رهبران آن مختصراً از دفاع تروتسکی از یک انترناسیونال جدید در سال ۱۹۳۳ پشتیبانی کردند. به تدریج اکثر اعضای آن به سوسیال دموکراسی باز گشتند.

کنند که بوروکرات های بی چاره کمینترن به لنین. اگر از فرعیات بگذاریم، که تکامل جنبش بر آن ها فائق آمده است، می توانیم با رعایت کامل انصاف، کارهای مان را برای بین الملل چهارم زیر علامت "سه لام" قرار دهیم، یعنی نه تنها لنین، بلکه لوکزامبورگ و لیبکنخت.

تروتسکی

ترجمه: فریدون

منبع: نشریه کارگر سوسیالیست شماره ۳۰ مهر ۱۳۷۴

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴